

فارسی، زبان علم و هنر و فرهنگ ایران

(فرا تر از زبان رسمی)

علیرضا کاشفی

با روی کار آمدن اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۲۲ مسیحی (۱۳۰۱ خورشیدی) و تشکیل حزب کمونیست شوروی تمامی احزاب در آن کشور یا قلع و قمع شده و یا در حزب کمونیست حل شدند. این حزب با شعار ضدامپریالیسم به قدرت رسید و دیر نپایید خود به امپریالیسم خونخوار تبدیل گشت. شاخه‌ی حزب توده‌ی آذربایجان یکی از نیرومندترین شاخه‌های ایالتی حزب بود که به دستور شوروی در سال ۱۳۲۴ خورشیدی منحل شد و اکثریت آن به فرقه‌ی دمکرات گرویدند که نشانه‌ای از فرمانبرداری بی‌چون و چرا از رهبران شوروی بود. بسیار مضحک می‌نماید جمع ضدین حزب توده و فرقه‌ی دمکرات، نشان می‌دهد صرفاً سودای بهره‌گیری سیاسی با محوریت شخص استالین در میان بوده است.

در سال ۱۳۲۰ نزدیک به ۳۰۰۰ مأمور امنیتی شوروی همراه ارتش آن کشور به دنبال اشغال ایران وارد سرزمینمان شدند. چهار سال بعد در شمال غرب کشور، کشوری که دارای دولت مرکزی پادشاهی مشروطه است یک فرد ساده‌لوح و عده‌ای ماجراجو اعلام خودمختاری و جمهوریّت کرده، وزیر جنگ تعیین می‌کنند، تمبر چاپ می‌کنند و معلمانی که اصرار داشتند به زبان علم و هنر و فرهنگ ایران تدریس کنند دستگیر و تبعید می‌کنند و کتاب‌های درسی که به زبان فارسی بودند را می‌سوزانند. این‌ها مقدمه‌ی جدایی بود. سران نمادین فرقه‌ی دمکرات در دام توطئه‌ی وحشتناک تجزیه و تیر خلاص برای ایران افتاده بودند. در آخرین روزهای تار و ظلمانی نامه‌ای ننگین با امضاء پنج تن از سران نمادین فرقه که پیشه‌وری هم جزء آنها بود به استالین می‌فرستند و درخواست پشتیبانی بیشتر از شوروی کرده و ننگین‌تر از آن استالین را می‌خواهند قانع کنند که آنها بهترین حافظان منافع شوروی در شمال غرب ایران خواهند بود. تنها پس از یک سال ترکتازی^۱ در آذربایجان، پیشه‌وری هنگام فرار (سال ۱۳۲۵) در بانک ایران و شوروی ۲٫۵ میلیون تومان در حساب شخصی خود پس انداز داشت. روسیان نیز همانند شئونیسیم ترک، حتی بیش از آنها در تمام سرزمین‌های اشغالی ایران سه مورد را در دستور کار خود قرار داده و اجرا کردند.

(۱) زدودن زبان فارسی

(۲) تغییر خط فارسی

(۳) زدودن هویت ایرانی از شهرهای اشغالی

مهمترین مأموریت فرقه نیز اجرای همین سه مورد در آذربایجان بود. آنها مجریان بی‌چون و چرای اوامر ملوکانه‌ی حزب مادر بودند. ولی نعمت آنها خوب فهمیده بود که زبان و ادب فارسی بن مایه‌ی هویت ایرانی است. دلایل این ترکتازی در سال ۱۳۲۴ خورشیدی و پاگرفتن عده‌ی اندکی مزدور در آذربایجان عبارتند از:

۱ - اصطلاحی در ادبیات کلاسیک در قبال تازش و ددمنشی ترکان آسیای میانه، مغول، تاتار و ...

(۱) سوء استفاده شئونیسیم ترک و شئونیسیم یهود برای پیشبرد پاره‌ای اغراض معلوم‌الحال خود به علت بی‌کفایتی سیاسی و نظامی و فرهنگی دوره‌ی قاجار از بعد از آقامحمدخان (به جز در دوره‌های کوتاهی از صدراعظمی قائم‌مقام و به ویژه امیرکبیر)

(۲) عدم آزادی بیان در سلطنت رضا شاه

(۳) حاکمیت رژیم فئودالی و استثمار اکثریت مردم در قالب ارباب – رعیتی که تضاد اصلی جامعه‌ی ما را تشکیل می‌داد.

(۴) اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و خروج منفعلانه‌ی پادشاه از کشور

فرقه‌ی دمکرات طی یک سال، آزادی بیان را که در سال‌های نخست سلطنت محمدرضا پهلوی از روزنامه‌ها به مشام می‌رسید، در آذربایجان محدود به شعارهای ضد فئودالیستی کرده و با عوام‌فریبی، روزنامه‌های آزاد را قلع و قمع کرد. فقط معدودی فرصت‌طلب برای کسب قدرت در سازمان‌های چپ بسان مگسانی گرد شیرینی به مزدوری غاصبان پرداخته و در روزنامه‌ها به جعل تاریخ و هویت بافی پرداختند. در واقع جهل یا تجاهل خود را پشت نقاب شعارهای ضد فئودالیستی، در خدمت مقاصد سیاسی قرار دادند؛ با هدف جدا کردن سرنوشت آذربایجان، از تن چندهزارساله ایران. می‌خواستند بلایی که بر سر آران آوار کردند بر سر آذربایجان نیز بیاورند.

دلایل نجات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ خورشیدی عبارتند از:

(۱) به گواهی تاریخ، آذربایجان خود را پاره‌ای از تن چند هزار ساله ایران می‌داند.

(۲) استقرار آزادی بیان در ایران آن روزگاران

(۳) مقید بودن پادشاه به قانون اساسی مشروطه در آن روزگاران

(۴) اهمیت امنیت ملی نه امنیت ایدئولوژی حکومت (این مهم نشأت گرفته از آزادی بیان و مقید بودن پادشاه به قانون اساسی مشروطه در آن روزگاران بود.)

(۵) ایزوله نبودن حکومت ایران در جهان

(۶) نقش مدبرانه‌ی قوام‌السلطنه

هیچ سند معتبری از تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای توسط « هری ترومن » رئیس‌جمهور وقت آمریکا علیه «استالین» مبنی بر نجات آذربایجان وجود ندارد.

هنگامی که زبان و ادب فارسی از لوح زندگانی آران پاک و تقریباً همزمان تغییر خط اعمال شد، ارتباط مردم با فرهنگ دیرین خود کمرنگ گردید و از سوی دیگر دیدگاه نژاد پرستی روسیان که پشت انترناسیونالیسم و سوسیالیسم سنگر گرفته بود، ریشه‌های درخت کهنسال و با شکوه فرهنگ دیرین ایران را در آن سوی ارس لرزاند. به طوری که امروز مردم آن دیار حتی سنگ قبر اجداد خود را نمی‌توانند بخوانند. از گذشته‌ی خود به جز بخشی از فولکلور چیز دیگری ندارند. با اینکه فولکلور تجلیگر اصالت قومی و ملی است، ولی اگر ملتی صرفاً بر آداب و رسوم و افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه تکیه کند، از ریشه‌هایش بریده می‌شود. فکر و زبانش یا روسی می‌شود و یا انگلیسی. چرا که در این هنگامه‌ی وانفسا در برابر نفوذ سرسختانه‌ی زبان انگلیسی به عنوان زبان محیط بر تکنولوژی و زبان روسی به عنوان زبان محیط بر فکر و زبان اقمار روسیه و هم مرز با زبان فارسی، حیدر بابا چقدر می‌تواند مقاومت کند و دیوان شمس چقدر؟

بیش از ۷۰ درصد واژگان زبان کنونی آذربایجان ریشه‌ی ترکی ندارند و نیز این زبان دارای فرهنگ آوایی و تعبیرات و امثال و اصطلاحات و روح ایرانی است. حذف هر کدام از زبان‌های محلی، ما را از بخشی از فرهنگ ملی‌مان دور خواهد کرد. همه‌ی زبان‌های محلی ایرانی در رشد و اعتلای زبان و ادب فارسی سهم بسزایی داشته و دارند و نیز زبان و ادب فارسی در ثبات آنها. لذا زبان فارسی محیط بر هویت ملی و فرهنگی ایرانیان و متعلق به همه‌ی مردم و طوایف و اقوام ایران است نه یک قوم خاص و فراتر از زبان رسمی، زبان علم و هنر و فرهنگ ایران است.

عده‌ای جاهل یا متجاهل به این امر هستند و به ناراستی جایگاه زبان و ادب فارسی را با زبان در کشور سوئیس و یا کشورهای قاره‌ی امریکا و اقیانوسیه مقایسه می‌کنند. در این کشورها زبان صرفاً قراردادی برای ارتباط معرفی شده و احاطه‌ی کامل بر هویت ملی و فرهنگی آن مردمان ندارد.

چرا سعدی و حافظ آثار خود را به زبان مادری ننوشتند؟ اگر ما به فرض شنونده‌ی صحبت سعدی با مادرش باشیم، محال است که بتوانیم صحبت آنها را کامل بفهمیم. زبان مادری سعدی دستخوش تحولات زیادی شده ولی زبان ادبی بوستان و گلستان اقتدار خود را در ایران بعد از هفت قرن حفظ کرده است. سعدی زبان شناس بلامنازع، «نیرومندی طبع زبان فارسی را به آب روان تشبیه می‌کند»^۲ آن هم نه در برابر زبانی با چهار تا داستان کوتاه و چند شعر بند تنبانی بلکه در برابر زبان عربی. حافظ ادیب و عارفی برجسته، «پارسی‌گویان را بخشنندگان عمر می‌خواند.»^۳

چرا قطران تبریزی، همام تبریزی، نظامی گنجوی و خاقانی شروانی آثار خود را به زبان مادری ننوشتند؟ آنها نه تنها یک بیت شعر ترکی ندارند، قطران ادیب بزرگ، «لشکر ترکان را بد اندیشان و آفت می‌خواند.»^۴ نظامی گنجوی داستانسرایی بلامنازع و زبان‌شناس برجسته، هم رأی با شروانشاه «ترکانه سخن را سزاوار و شایسته‌ی ایرانیان نمی‌داند.»^۵ ساده لوحی است که این مضامین را صرفاً نشأت گرفته از قریحه‌ی شعر دانسته و چشم را بر هویت اجتماعی و فرهنگی یک ملت ببندیم. که پشتِ حتا تک بیتها و جمله‌هایی از آنها دهه‌ها و شاید قرن‌ی تجربه‌ی علمی و عرفانی و ایمانی وجود دارد.

شعور جمعی مردم ایران به اتفاق آراء، فارسی دری را بعنوان زبان علم و هنر و فرهنگ ایران برگزیدند و همانند ابر و باد و مه و خورشید و فلک، دست تقدیر، همه‌ی بزرگان و خردمندان در ادوار مختلف بعد از اسلام را بکار گرفت تا زبان ایران بزرگ، فارسی دری شود. یعنی در دری میراث دار تمدن‌های اصیل و باشکوه قبل و بعد از اسلام باشد. که امیدوارم به غفلت از آن بهره‌مند نشویم. به قول شهریار :

شاعران خود قلم سحری از این نقاشند شعر چون زنده نباشد که قلم زنده از اوست

خود چو حافظ خلفش هست و نمیرد سعدی همچو فردوسی توسی که عجم زنده از اوست

۲ - چو آب می رود این پارسی به قوت طبع نه مرکبی ست کز وی سبقت برد تازی

۳ - دیوان ترکی منسوب به نظامی گنجوی در پی ملت بافی برای آذربایجان توسط شئونیسیم ترک منتشر شد. این دیوان جعلی هیچ سند معتبر خطی در جهان ندارد و در مقایسه با آثار نظامی گنجوی شاعر ایرانی، هم از نظر ادبی و هم از نظر محتوی فکری بسیار سخیف می نماید و منسوب کردن آن به نظامی گنجوی، اهانت بزرگی به ساحت شاعر ایرانی است.

نی که رومی زد و چنگی که نظامی بنواخت جام افسانه‌ی شرق است که جم زنده از اوست

در وانفسایی که قوم مهاجم عرب، اسلام را با مقدس دانستن زبانش مرکبی برای عربیزه کردن منطقه به کار گرفته بود، در گستره‌ی سرزمین ایران برای پاسداشت اصالت و شرف ایرانی، راد مردی به نام رادمان پسر ماهک معروف به یعقوب لیث، جان بر کف، اضمحلال روحیه‌ی ایرانی را غیرممکن ساخت و سپس در کنار مبارزه‌های شعوبیه و خرمدینان، نهضت بی‌نظیر ادب فارسی شکل گرفت و در خفگان حکومت بنی‌عباس، نامورنامه‌ی فردوسی روحی تازه در کالبد ایران دمیده و سهم به سزایی در رفع خطر انحطاط زبان فارسی ایفا کرد و امروز به جرأت می‌توان گفت زبان فارسی «خارچشم دشمنان ایران» بزرگترین نیروی ملی ایرانیان است. نهضت عظیم ادب فارسی سهم عمده‌ای در استقلال فرهنگی و اجتماعی ایران داشته است. با اینکه بعد از ورود اعراب به ایران، زبان عربی، زبان علمی دنیای اسلام شد. اما سه چیز در زبان عربی مدیون ایرانیان است.

(۱) ابداع خط فارسی - عربی،

(۲) تدوین علم نحو برای زبان عربی،

(۳) خلق یا ترجمه نزدیک ۹۰٪ نثر عربی در علوم مختلف،

برخی کوته‌نظرانه، عربی بودن کتاب‌های دانشمندان علوم مختلف را در آن دوران نقص زبان فارسی می‌خوانند. اما آنها نه دلایل گسترش فرهنگی و سیاسی زبان عربی در حوزه‌ی تمدنی اسلام را می‌دانند و نه معنا و نقش زبان علمی را در یک حوزه‌ی تمدنی.

به گفته‌ی شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری ادیب و زبانشناس معاصر: «اگر مواردی را کنار بگذاریم که نیاز به اصلاح علمی و فنی دارد، من در زبان فارسی نقصی نمی‌بینم و هر جا که در تعبیر از معنی مقصود خود به مشکلی برخورد کنم آن را نقص خود در آگاهی از دقایق این زبان می‌دانم نه عیب فارسی. در این زبان گویندگانی بوده‌اند که هنوز پس از قرن‌ها دیگران به سخن ایشان آفرین می‌گویند و هیچ یک تا آنجا که من می‌دانم، به سبب نقص زبان ناگزیر نشده‌اند که مقصود خود را مانند لالان با اشارات سر و دست و چشم و ابرو بیان کنند...»^۴

امروز تجزیه‌طلبان (دشمنان خورشید)^۵ با هیتی از فرق سر تا نوک پا سیاست‌زده، نقش حزب توده را ایفا می‌کنند. مهره‌هایی از آنها ظاهر اسلامی به خود گرفته و ترکتازی می‌کنند. مردم شریف و نجیب آذربایجان مبهوت بی‌حیایی دشمن خورشید شده‌اند و خوب می‌دانند اگر ناحق‌ها را حق می‌خوانند، آمده‌اند که سر ببرند تا کلاه دهند.

با اینکه دشمن را نباید کوچک انگاشت ولی اگر برنامه‌ریزی‌های ما عاقلانه و دوراندیشانه باشد بیگانگان هم برای ارتباط با یک عاقل برنامه‌ریزی خواهند کرد نه یک سفیه.

۴ - کتاب «زبان‌شناسی و زبان فارسی» - انتشارات توس - چاپ هفتم - زمستان ۱۳۶۸ - صفحه‌ی ۱۷۱

۵ - آن دشمن خورشید بر آمد بر بام دو چشم بیست و گفت خورشید بمرد (مولوی)

آن تویی آن زخم بر خود می زنی بر خود آن دم تار لعنت می تنی

بیلبردهایی در میادین شهرهای ایران با مضمون « تحصیل بهتر در ترکیه » خودنمایی می کنند؛ که مجوزشان را دولت های جمهوری اسلامی صادر می کنند. اولیای ساده لوح به راحتی متقاعد می شوند، به جای اینکه میلیون ها تومان صرف هزینه ی فرزندشان در مدارس غیر انتفاعی کنند (که بیشتر به بنگاه های معاملاتی شبیه است نه مدرسه)، کم و بیش این پول را هزینه ی سالانه ی بچه ی خود در ترکیه بکنند. مقصر اصلی نه ترکیه بلکه به اصطلاح مقامات فرهنگی کشورمان هستند.

آقایان مقامات فرهنگی که نام فرهنگ را به یدک می کشید، با آموزش و پرورش ایران چه کردید؟ با کشور چه کردید؟ چرا صدها هزار دانش آموز بی انگیزه، ناامید، در لبه ی اعتیاد و فراری از کشور (چه فرار فیزیکی و چه غیر فیزیکی) را نمی بینید؟ بیشتر این بچه ها از برنامه ریزان آموزش و پرورش با استعدادترند. چه دست هایی در دولت ایران وجود دارد که می خواهند نوجوانان ایرانی تحت آموزش حکومت اردغان، دولتی گُردکش و ایرانی کش قرار گیرند و در اذهان کودکان ما به زبان تاتاری تاریخ جعلی حقنه کنند؟

بی توجهی به این مهم را یا باید به حساب بی تدبیری مقامات گذاشت و یا سیاستی که تجزیه طلبان را بدیلی در مقابل رشد مردم سالاری در دست آنها نگه می دارد.